



شهادتنامه حامد (اسم مستعار)

اسم کامل:	نام محفوظ
تاریخ تولد:	۱۳۶۱
محل تولد:	تهران، ایران
شغل:	برنامه نویسی کامپیوتر

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۵ مهر ۱۳۹۱

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با آقای حامد (اسم مستعار) تهیه شده و در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۹۱ توسط حامد تأیید شده است. شهادتنامه در ۴۳ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده‌ی دیدگاه‌های مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی‌باشد.

شهادتنامه

پیشینه

۱. من حامد متولد ۱۳۶۱ تهران هستم. من یک همجنسگرا هستم و در تهران برنامه نویس کامپیوتر بودم. من دیپلم ریاضی فیزیک دارم و دانشجوی سخت افزار کامپیوتر بودم و به دلایل تحصیلی از دانشگاه اخراج شدم ولی دلایل درسی من به این صورت بود که من از نظر روانی و از طرف خانواده فوق العاده تحت فشار بودم و این باعث شد که نتوانم ادامه تحصیل بدهم. خانواده ما مرکب بود از پدر، مادر و برادر کوچکترم. پدر و مادرم هر دو فوق لیسانس هستند و زیاد هم مذهبی نیستند.
۲. من از وقتی که به یاد می آوردم نسبت به دیگران متفاوت بودم. مثلاً من همیشه با برادرم متفاوت بودم. او دوست داشت فوتبال بازی بکند ولی من دوست داشتم عروسک بازی بکنم. یا مثلاً وقتی که بچه بودم بعضی وقتها لباسهای دخترانه را امتحان می کردم. در آن موقع اینها بخصوص از نظر جنسی برای من خیلی معنا نداشت. ولی وقتی که سنم بالاتر رفت و در مدرسه خودم را با همکلاسی ها مقایسه می کردم می دیدم که علائق و سلائقم با آنها متفاوت است.
۳. در دوران دبیرستان بود که متوجه شدم به همجنس خودم گرایش جنسی دارم و نه به جنس مخالف و این برخلاف گرایش همکلاسی های من بود. سبک زندگی و رفتارهایی هم که داشتم بیشتر داشت از همکلاسی هایم فاصله می گرفت و این باعث شد که من متوجه بشوم که متفاوت هستم.
۴. خانواده ام همیشه در مورد من حدس می زدند که من همجنسگرا باشم چون تفاوت های رفتاری من را می دیدند که شاید زیاد پسرانه نبود. برای همین آنها همیشه یک نگرانی در مورد من داشتند ولی بعدها که من دوستان گی پیدا کردم و با آنها رفت و آمد داشتم، خانواده ام شروع کردند از من ایراد گرفتن و رفت و آمد و تلفن های من را کنترل می کردند. در این میان یک سری دعواها هم در خانواده پیش آمد و من علناً به آنها گفتم که همجنسگرا هستم. آنها خیلی برخورد بدی داشتند و با من دعوا می کردند و داد می زدند که من رفتارم را عوض بکنم.
۵. خانواده ام حتی در سال ۱۳۸۰ من را [در سن ۱۹ سالگی] پیش روان درمانگر هم بردند. یک مشکل عمده ای که در آن زمان بود این بود که اطلاعات در مورد این مسائل کم بود حتی خود ما و

روان‌درمانگرها و روانشناسان هم اطلاعات کمی در این مورد داشتیم. ایشان من را یک بررسی بالینی کردند و یک سری سوالات مقدماتی از من پرسیدند که آیا پدر و مادرت با هم مشکل دارند یا نه؟ آیا با جنس مخالف ارتباط داری یا نه؟ که من گفتم نه. گفت با همجنس چطور؟ من گفتم بله.

۶. بعد دیگر سوالاتش محدود به این قضیه شد. دائم از من می‌پرسید که آیا رابطه جنسی پدر و مادرت را دیده‌ای؟ من هم می‌گفتم نه. باز دوباره این را از من می‌پرسید. بعد تجویزی که برای من کرد این بود که فکر می‌کنم گفت ۱۰۰ یا ۲۰۰ مرتبه بر روی یک کاغذ بنویسم که «من پسر خوبی هستم.» و همچنین چیزهایی. من در جلسه اولی که پیش ایشان رفتم دیگر ادامه ندادم و آن جملات را هم ننوشتم چون دیدم که اصلاً چیز مفیدی نیست و هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. این واقعاً یک تجربه بدی برای من بود چون آن آقا چیزی نمی‌دانست.

۷. بعدها در سال ۱۳۸۲ هم به پیشنهاد مادرم به پیش یک روانپزشک رفتم که ایشان روانشناس هم بودند. من خیلی جدی‌تر با ایشان صحبت کردم و علناً به ایشان گفتم که همجنسگرا هستم و همینطوری هم می‌خواهم زندگی بکنم و می‌خواهم مشکلاتم را با خانواده‌ام حل بکنم. من چند جلسه پیش ایشان رفتم و گفتگو کردم و مادرم هم با ایشان صحبت کرد. دکتر پیشنهاد کرد که من سعی کنم با جنس مخالف ارتباط برقرار بکنم و پدر و مادرم هم سعی بکنند قدمهایی در این زمینه بردارند ولی آنها هیچ انعطافی نشان ندادند و من هم هیچ کاری نکردم و نتیجتاً این مراجعه دوم من هم به پزشک بی نتیجه ماند.

۸. در طول تمام این سالها مهمترین مشکلی که من داشتم و فکر می‌کنم این مشکل بطور سیستماتیک از طرف دولت و مقامات ایجاد می‌شد این بود که در مدرسه، در مطبوعات، و در رادیو تلویزیون ما را گناهکار معرفی می‌کردند و بد می‌دانستند و می‌گفتند که مثلاً ایدز از همجنسگرایی پدید آمده و اینها منحرف هستند و غیره و ذالک. این خیلی فشار مضاعفی بر من بود و باعث می‌شد که من در آن زمان رنج ببرم. آن هم زمانی بود که من داشتم خودم را می‌شناختم. من مطمئن نبودم و راجع به همه چیز اطلاعات زیادی نداشتم و این حملات و بمب باران تبلیغاتی بر علیه همجنسگرها در ایران روان من را حقیقتاً در دوران نوجوانی به هم می‌ریخت.

۹. یک مسئله دیگر هم همین مسئله حقوقی مجازات اعدام و سنگسار بود که یک وحشت فوق‌العاده زیادی برای من ایجاد می‌کرد. اینها مسائلی بود که بطور سیستماتیک از طرف دولت بود ولی یک سری مسائل اجتماعی هم بود که از طرف خانواده یا از طرف هم سن و سالها و همکلاسی‌ها و جامعه به من وارد می‌شد که آنها هم در همین راستا بود.

۱۰. یک سری مسائلی هست که بصورت سیستماتیک از طرف دولت دارد بر علیه همجنسگرایان اعمال می‌شود. یکی تبلیغات منفی هست و مسئله دیگر که خیلی جدی هست مسئله دانشگاهها و آموزش علوم انسانی هست. چون کسانی که فارغ‌التحصیل رشته‌های علوم انسانی هستند به عنوان روان‌درمانگر یا روانپزشک اطلاعاتی که باید در این زمینه داشته باشند را ندارند حتی اطلاعات آنها در زمینه جنسی هم کم است.

۱۱. من خیلی از دانشجویان را می‌شناسم که در باره جامعه دگرباشان جنسی می‌خواستند در دانشگاه جلسات پرسش و پاسخ بگذارند اما در محیط دانشگاه انواع و اقسام مخالفتها با آنها شد. در محیط علمی یک مقدار کارشکنی می‌شود و این چیزی است که بطور سیستماتیک دارد از طرف دولت انجام می‌شود و خیلی هم نقش عمیقی دارد. برای اینکه یک نوجوانی که به یک روان‌درمانگر مراجعه می‌کند تا مشکل وی حل شود وقتی به وی اطلاعاتی دیکته شده از طرف دولت ارائه داده می‌شود، بر اساس مشاهدات شخصی من، این واقعا باعث می‌شود که وی حتی از نظر فیزیکی دست به خودکشی بزند. اگر هم به چنین مرحله‌ای نرسد واقعا روان آن فرد کشته می‌شود.

۱۲. این فکر همیشه در من بود که اگر بخواهم یک زندگی شخصی داشته باشم باید یک سری تغییراتی را در دور و برم ایجاد بکنم و باید یک شبکه‌ای از افرادی که مثل خودم فکر می‌کنند و بتوانیم همدیگر را پشتیبانی بکنیم داشته باشیم. من از طریق اینترنت با یک سایتی آشنا شدم به اسم «گی ایران» که جزو اولین سایتهای همجنسگرایان ایرانی بود. من در آنجا می‌توانستم با افراد دیگر آشنا بشوم که با من علائق مشترکی داشتند و همچنین افرادی بودند که فعالیت اجتماعی هم می‌کردند و من توانستم از تجربیات آنها هم خیلی استفاده بکنم. به این طریق من کم‌کم وارد جامعه ال‌جی‌بی‌تی [دگرباشان جنسی] شدم.

اولین همایش دگرباشان جنسی در تهران

۱۳. در مهر ماه ۱۳۷۹ یک سری از فعالان دگرباش جنسی تصمیم گرفته بودند که همایشی بگذارند و از افراد دعوت بکنند که در پارک ملت تهران در یک ساعت بخصوصی جمع بشوند. این همایش به این دلیل بود که می‌خواستند ترس افراد بریزد و همدیگر را ببینند و بدانند که منفرد نیستند و می‌توانند یک جمع باشند. من هم از این ایده خوشم آمد و سعی کردم دوستان خودم را هم دعوت بکنم و سازماندهی بکنم که چطوری می‌توانند به آنجا بیایند و چه ساعتی خوب است و چه مسیرهایی هست. این اولین کاری بود که من بصورت رسمی انجام دادم. من هر تلاشی که می‌توانستم کردم و این یک قدم کوچکی بود که در آن اوایل ما داشتیم بر می‌داشتیم و همین قدمهای کوچک باعث شد افرادی که به کارهای اجتماعی علاقه داشتند بتوانیم همدیگر را پیدا بکنیم.

۱۴. در این روز قرار بر این بود که افراد به آنجا بیایند و در گروههایی حداکثر چهار نفره دور حوض پارک ملت با هم راه بروند تا به این طریق بتوانیم همدیگر را ببینیم. تعداد خیلی زیادی آمده بودند بطوری که آن محوطه تقریباً پر شده بود. افراد جدید هم با هم آشنا می‌شدیم و کسانی که به آنجا آمده بودند برایشان مهم بود که یک اقدامی انجام بدهند. این مهم بود که از نزدیک همدیگر را ببینیم و این یخها آب بشود تا بتوانیم بعداً کارهای دیگری انجام بدهیم.

۱۵. آن برنامه همایشی که در پارک ملت داشتیم را فقط برای یک بار قرار بود داشته باشیم اما آن ایده خیلی خوبی بود و بعد ایده‌هایی شبیه به آن ولی بهتر از آن مطرح شد. مثلاً در سال بعد از آن، جلساتی در پارک ملت تشکیل شد که هر هفته در یک روز و در یک ساعت مشخصی در پارک ملت در یک جای مشخصی جمع می‌شدیم. در آنجا دیگر به این صورت نبود که افراد همدیگر را ببینند و فقط راه بروند. بلکه مثلاً ۲۰-۳۰ نفر می‌نشستیم و یک دایره تشکیل می‌دادیم و صحبت می‌کردیم. هر بار هم یک موضوعی مطرح می‌شد. مثلاً در مورد روابطی که با خانواده‌هایمان داریم یا مسائل حقوقی و اعدام همجنسگرایان در ایران و اینکه افراد چه مشکلاتی را در محیط کار خود دارند و آنها را چگونه حل کرده‌اند. در این همایشها هر بار یک موضوعی مطرح می‌شد و ما راجع به آن صحبت و تبادل نظر می‌کردیم. بعدها توانستیم گروههای مشخص‌تر و سازمان‌یافته‌تری را داشته باشیم. این جلسات تا همین اواخر هم ادامه داشت.

فعالیتها و چالشهای جامعه دگرباشان جنسی در ایران

۱۶. من سعی می‌کردم با افرادی که در ارتباطات اجتماعی از من قدیمی‌تر بودند ارتباط برقرار بکنم. مجلاتی مثل مجله «هومان»^۱ که در آن زمان در خارج از کشور چاپ و بعضاً هم وارد ایران می‌شدند ما اینها را می‌خواندیم و برای هم تعریف می‌کردیم و یا به فارسی آنها را چاپ می‌کردیم و به همدیگر می‌دادیم.

۱۷. بعد از این من کم‌کم فعالیت اینترنتی خود را شروع کردم. در آن موقع هنوز وبلاگ به این صورت نبود. ولی می‌توانستیم صفحه‌هایی شبیه به وبلاگ درست کنیم و نظرات مان را بنویسیم و افراد هم در آنجا کامنت می‌گذاشتند. این باعث شد که یک گفتگویی شکل بگیرد و از این گفتگوها در جامعه ال‌جی‌بی‌تی [دگرباشان جنسی] یک پختگی‌ای ایجاد شد و باعث می‌شد که ما بتوانیم اطلاعات دست اول را به هم برسانیم و نظرات خودمان را پالایش بکنیم.

۱۸. آن احساس گناهی که بود و آن احساس بدی که به ما تلقین شده بود در این گفتگوها یک مقدار کمتر می‌شد. این گفتگوها پایه‌ای شد که بعدها مجلاتی مثل مجله «چراغ»^۲ یا مجله «ماها»^۳ منتشر بشود و وبلاگ نویس‌های همجنسگرا نیز بتوانند بیاینده متشکل‌تر مطالب بهتری بنویسند. من هم مقاله می‌نوشتم و ترجمه می‌کردم و در گفتگوها شرکت می‌کردم.

۱۹. یک مشکل عمده‌ای که ما داشتیم این بود که خیلی از همجنسگراها به روانپزشک و روانشناس مراجعه می‌کردند و بجای اینکه کمک بگیرند بیشتر صدمه می‌دیدند. صدمه خیلی جدی‌ای هم می‌دیدند. دارو درمانی‌های نامربوط می‌شدند و هورمون درمانی‌هایی می‌شدند که اصلاً هیچ فایده‌ای نداشت و خیلی به اینها صدمه می‌زد.

^۱ مجله هومان توسط گروه هومان که متشکل از چند همجنسگرای ایرانی مقیم سوئد بود در آذر ماه ۱۳۶۹ شروع به انتشار کرد. رجوع شود به:

<http://www.hamjensgera.com/wiki/%D9%85%D8%AC%D9%84%D9%87-%D9%87%D9%88%D9%85%D8%A7%D9%86> و

<http://www.hamjensgera.com/wiki/%DA%AF%D8%B1%D9%88%D9%87-%D9%87%D9%88%D9%85%D8%A7%D9%86>

^۲ مجله چراغ توسط سازمان دگرباشان جنسی ایران منتشر می‌شود. رجوع شود به: <http://www.irqo.org> و <http://cheragh.org>

^۳ ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران) از آذر ماه ۱۳۸۳ شروع به انتشار کرد. رجوع شود به: <http://majalehmaha.wordpress.com>

۲۰. بنابراین من شروع کردم به یک سری از روانشناس‌هایی که معروف بودند و افراد ال‌جی‌بی‌تی [دگرباشان جنسی] معمولاً به اینها مراجعه می‌کردند مثل آقای دکتر محسن منصوری^۴ که در آن موقع برنامه تلویزیونی هم داشتند مراجعه کردم و یک گفتگویی را با آنها شروع کردم. من می‌خواستم به این روانشناسان بفهمانم تحقیقاتی که در مورد همجنسگراها شده را اولاً مطالعه بفرمایید و بعد هم این خواست قلبی همجنسگرایان نیست که به پیش شما بیایند تا خودشان را عوض بکنند بلکه اینها مشکل دارند و این مشکلات را نمی‌دانند چطور با شما مطرح بکنند. شما فکر می‌کنید با راهنمایی‌های خود یک نفر را خوب کردید و به خانه‌اش فرستاده‌اید. ولی من می‌بینم که آن فردی که سال گذشته پیش شما آمده و از دید شما درمان شده، می‌بینم که با چه مشکلاتی دارد سر و کله می‌زند و درمان شما اثر نداشته است.

۲۱. به هر حال من نمی‌دانم اینها تا چه حد موثر بوده اما باعث شد که بحث‌هایی پیش بگیرد. در آن موقع آقای دکتر محرابی که در ایران یک سکشوالیست بودند ایشان خیلی کمک می‌کردند که یک جریان جدیدی بین دانشگاهیان و روانشناسان ایران پیش بیاید که حداقل آنها با اطلاعات روز آشنا تر بشوند.

۲۲. بعدها یک جلساتی تشکیل شد و یک آقای روانشناسی بودند که متأسفانه اسم ایشان را یادم رفته، ایشان صاحب امتیاز مجله روانشناسی ایران یا اسمی شبیه به این بودند که این مجله بعداً توقیف شد. ایشان در دفتر خود جلساتی را تشکیل دادند که بحث آزاد بود و همجنسگرایان و تراجنسی‌ها و سایر اقلیتهای جنسی در آن شرکت می‌کردند. در آنجا موقعیت خوبی بود و چون خودشان هم استاد بودند، دانشجویان روانشناسی را به این جلسات می‌فرستادند که حرفهای ما را بشنوند و این باعث می‌شد که یک گفتگویی در زمینه روانشناسی بین ما و جامعه علمی ایران درگیرد.

۲۳. بعدها یک امکان دیگر پیش آمد که سازمان بهزیستی ایران که یک بودجه‌ای برای کمک به تراجنسی‌ها دارد (البته این برنامه مربوط به همجنسگراها نبود) در آنجا جلساتی را تشکیل داده بود به اسم گروه درمانی برای افرادی که اختلال هویت جنسی داشتند یعنی همان تراجنسی‌ها. ما هم از این فرصت استفاده می‌کردیم و بیشتر از اینکه ترانسکسوالها مراجعه بکنند هموسکسوالها مراجعه می‌کردند.

^۴ برای اطلاعات بیشتر در مورد دکتر منصوری فر مراجعه شود به مرکز اطلاعات پزشکان کشور:

<http://www.mihanpezeshk.com/run.dll?view=showad&adid=916&cityid=1&lang=fa>

چون این جلسات رسمی و دولتی بود و در ساختمان دولتی انجام می‌شد ما در آنجا امنیت داشتیم. چون در آنجا هم روانشناسان و دانشجویان روانشناسی می‌آمدند برای همین برای ما هم موقعیتی بود که ما هم بین خودمان بتوانیم راحت آنجا بنشینیم و در مورد مسائل مان صحبت بکنیم و هم با جامعه علمی ایران درب گفتگویی را باز بکنیم. چون آنجا یک ارگان رسمی بود و بهزیستی سرویس می‌داد یعنی سازمان بهزیستی بصورت غیر رسمی یک مقدار سرویس به همجنسگراها به عنوان اختلالات هویت جنسی می‌داد. این تنها راه ارتباطی بود که توانسته بودیم با دولت برقرار بکنیم. این جلسات بعد از مدتی دیگر ادامه پیدا نکرد.

۲۴. بعدها من همان کارهایی که در سابق انجام میدادم را گسترده‌تر کردم. نشریات را با پریتر خانگی چاپ و در بین دوستانی که اینترنت نداشتند پخش می‌کردم. چندین وبسایت راه اندازی کردم و هنوز هم آنها را دارم و اینطوری کارم را ادامه دادم.

روز ملی اقلیتهای جنسی در ایران

۲۵. آخرین کار بزرگی که ما انجام دادیم این بود که در سال ۱۳۸۹ روز ملی اقلیتهای جنسی ایران را تعیین و مراسمی هم برای آن برگزار کردیم و این خیلی بازتاب رسانه‌ای داشت و خیلی مورد توجه قرار گرفت.

۲۶. چون ما یک سازمان خیلی متشکل و متمرکزی نداریم که بصورت رسمی بتواند جلسه تشکیل بدهد و قطعنامه صادر بکند، نتیجتاً افراد مشخصی مثلاً ۱۰-۱۵ نفر مجبور بودیم دور هم جمع بشویم و یک تصمیمی بگیریم. نهایتاً اولین جمعه مرداد به عنوان روز اقلیتهای جنسی ایران پیشنهاد شد. این تصمیم در ابتدا مورد قبول بعضی‌ها واقع نشد.

۲۷. به هر حال در آن روز در خانه یکی از دوستان جمع شدیم و یک سری پرچم رنگین کمان درست کردیم و بادکنکهای رنگی آوردیم. یک تعداد زیادی عکس گرفته شد البته بصورتی که چهره‌ها مشخص نبود. اینها [در رسانه‌ها منتشر شد](#) و در این مورد یک سری مقالاتی هم نوشتیم و توضیح دادیم. خلاصه هر کاری می‌توانستیم کردیم تا یک کار قابل توجهی باشد.

۲۸. روزنامه‌های داخل ایران بخصوص [روزنامه رسالت](#) این خبر را چاپ کرد و نشریات اینترنتی هم آن را باز نشر کردند. در این مقاله یک مطلب بی‌ربطی نوشته بود که یک سری زنان فمینیست در اروپا جلسه‌ای داشته‌اند، که این جلسه هیچ ربطی به ما نداشت ولی همراه با طرح خبر آن جلسه، نوشته بود که عده‌ای از همجنسگرایان و تراجنسی‌های ایرانی اول مرداد را به عنوان روز ملی همجنسگرایان ایرانی معرفی کردند. به هر حال این مقاله در رسالت منتشر شد و برای ما یک تبلیغ مجانی بود که در روزنامه کثیرالانتشار منتشر شد. رسانه‌های داخلی ایران مثل بازتاب و [تابناک](#) و [غیره](#) هم آنرا از روزنامه رسالت کپی و منتشر کردند. رسانه‌های خارج از کشور هم مثلاً [رادیو کوچه](#) و [رادیو زمانه](#) هم گردهمایی ما را منتشر کردند.

۲۹. در بین جامعه دگرباشان هنوز هم این اختلاف نظر هست که این روز باید در اول مرداد باشد یا در جمعه اول مرداد ماه. در سال اول یعنی سال ۱۳۸۹ اول مرداد در روز جمعه واقع شده بود.

۳۰. بعد از بازتاب روز ملی اقلیتهای جنسی ایران که من هم در آن نقشی داشتم این باعث شد که من در موقعیت خطرناک‌تری قرار بگیرم. به این دلیل که بلافاصله بعد از اینکه این موضوع مطرح شد یکسری از بچه‌های همجنسگرا و سایر اقلیتهای جنسی با ما مخالفت کردند که ما چه حقی داشته‌ایم سر خود چنین تصمیمی گرفته‌ایم. در این مخالفتها، یک سری از اطلاعات و هویت ما فاش شد. کسانی که ما را می‌شناختند خواسته یا ناخواسته اطلاعاتی بیرون دادند که هویت ما را فاش می‌کرد.

۳۱. من سعی می‌کردم کارهایی که می‌کنم را از همدیگر ایزوله نگه دارم. مثلاً اگر در جلسات سازمان بهزیستی شرکت می‌کردم این را به وبلاگی که داشتم ربط نمی‌دادم. مثلاً در سازمان بهزیستی می‌گفتم من فلانی هستم و می‌خواهم در این جلسات شرکت کنم ولی دیگر سابقه‌ای از خودم نمی‌دادم. کارهایم همه از هم مجزا بود ولی یک مرتبه یک سری اطلاعات زیادی از ما بر روی اینترنت منتشر شد که باعث می‌شد تمام کارهایی که من کرده بودم به هم متصل بشود و برای من مشکل امنیتی ایجاد بکند.

۳۲. من تا یک مدتی تمام کارهایم را تعطیل کردم و تلفنم را خاموش کرده بودم و در اینترنت هم نمی‌رفتم به این امید که شاید این سر و صداها بخوابد. ولی دیدم هر چقدر که می‌گذریم این بحث‌ها و افشای اطلاعات در اینترنت همینطور بیشتر می‌شود.

خروج از ایران

۳۳. تا اینکه به اردیبهشت ۱۳۹۱ رسیدیم و من از این نظر که هویتم آشکار شده بود در وضع بدی قرار داشتم. من مدیر چندین سایت بودم و در زمینه همجنسگرایان اطلاع رسانی می‌کردم. من از نرم افزارها و پروکسی‌ها استفاده می‌کردم که شناسایی نشوم. ولی طی چند روز متوالی دیدم دچار مشکل شده‌ام و نمی‌توانم سایت‌ها را باز بکنم. این را جدی نگرفتم و پس از آن از یک نرم‌افزار خاصی استفاده کردم و تمام ارتباطات اینترنتی خودم را تحت نظر قرار دادم. آنگاه دیدم وقتی که دارم به پنل ادمین سایت خودم وارد می‌شوم علیرغم اینکه از پروکسی‌های امن استفاده می‌کردم، دیدم بجای اینکه این پروکسی من را به وبسایت خودم متصل بکند دارد من را به یک آی‌پی دیگر که در داخل خود ایران است منتقل می‌کند. و حداقل چیزی که دولت ایران از این طریق می‌توانست بفهمد این بود که از داخل ایران یک نفر دارد سعی می‌کند به پنل ادمین مثلاً فلان سایت (که سایت من بود) دسترسی پیدا بکند. به این طریق آنها خیلی راحت می‌توانستند بفهمند که این سایت متعلق به من است. از روزی که من شک کردم تا روزی که مطمئن شدم این اطلاعات دارد به داخل ایران منتقل می‌شود ۴-۵ روز طول کشید و بعد از آن من در اردیبهشت ۱۳۹۱ بطور قانونی از ایران خارج شده و به ترکیه آمدم.

انواع اقلیتهای جنسی

۳۴. اقلیتهای جنسی، گوناگونی زیادی دارند. مثلاً بایسکشوالها [گرایش به هر دو جنس] خودشان جزو اقلیتهای جنسی حساب می‌شوند در صورتی که ممکن است از نظر جامعه آماری در اکثریت باشند ولی چون در تبعیض هستند به نوعی می‌توان آنها را اقلیت خواند. اینها یک شرایط خاصی دارند. بایسکشوال یا رابطه داشتن با هر دو جنس چیزی بوده که بصورت تاریخی در ایران خیلی عمل می‌شده و مرسوم بوده است که مردها در کاروانسراها با جوانان رابطه برقرار کنند در صورتی که این مردان زن و بچه هم داشته‌اند. تا حدی می‌توان گفت که بایسکشوالیتی در ایران یک نوع گرایش بوده و هنوز هم فکر

می‌کنم حداقل در بعضی از جوامع و خرده فرهنگ‌های داخل ایران چنین باشد. ولی این گرایش با ترانسکشوال و هموسکشوال بودن خیلی فرق دارد.

۳۵. دیدی که ترانسکشوالها [دو جنسه‌ها] نسبت به ازدواج و خانواده دارند شاید همان دیدی باشد که افراد معمولی دارند. یک ترانسکشوالی که مرد هست و می‌خواهد زن باشد خودش را واقعا یک زن می‌داند و می‌خواهد که با یک مرد ازدواج کند و یا اینکه دوست پسر داشته باشد و اینها همان ذهنیت [افراد معمولی] را دارند. مسئله‌ای که آنها با جامعه دارند این است که اگر تغییر جنسیت نداده باشند، مثلا به عنوان یک پسر اگر آرایش دخترانه کرده باشند و ظاهری متفاوت داشته باشند خیلی در جامعه مورد آزار قرار می‌گیرند. چون یک سری الگوهای جنسیتی خاص در جامعه‌امان داریم که مثلا مرد باید اینطوری لباس بپوشد و اگر اینطوری لباس نپوشد مشکل برایش ایجاد می‌شود.

۳۶. هموسکشوالها [همجنسگراها] شامل این مسئله نمی‌شوند و مسئله دیگری دارند. شاید ما همجنسگراها در پوشش و ظاهر، مشکلات دو جنسه‌ها را نداشته باشیم ولی سبک زندگی ما با آن انتظاراتی که جامعه ایران از یک خانواده معمولی دارد خیلی فرق می‌کند. نقش زن و مرد بودن و دو قطبی بودن شاید در میان جامعه همجنسگرایان دیده نشود و یا سبک زندگی و زیبا شناسی ما و یا آن دیدی که به مسائل مختلف اجتماعی داریم می‌تواند با افراد معمولی متفاوت باشد.

۳۷. آماری از تعداد اقلیتهای جنسی در ایران موجود نیست اما سازمانهای مختلف دولتی یک آمارهایی از ترانسکشوالها [دو جنسه‌هایی] که تغییر جنسیت داده‌اند اعلام می‌کنند اما همین آمارها هم اصلا دقیق نیست. در مورد هموسکشوالها [همجنسگراها] هم که اصلا آماری موجود نیست.

تقابل دگرباشان جنسی با جامعه

۳۸. اگر ما مجبور باشیم که یک فرد مخالف دگرباشان جنسی را توجیه کنیم باید ببینیم که انگیزه‌های آنها از این مخالفت چه هستند. دیپلماتهای ایرانی که انگیزه‌های سیاسی دارند. آنها نه دغدغه مذهبی دارند و نه دغدغه اجتماعی و نه علمی. به آنها باید امتیازاتی داده شود و یا فشاری بر روی آنها آورده شود که

مثلا اگر آنها موضوع دگرباشان جنسی را بپذیرند این امتیازات را دریافت می کنند و اگر نپذیرید این فشارها بر آنها خواهد بود. این راهی است که می تواند در برابر دیپلماتهای ایرانی مطرح کرد.

۳۹. مسئله افراد مذهبی با ما در این است که از دید آنها مذهب بر روی یک چارچوب ایستاده است و مذهب شیعه که در داخل ایران هست یک پایه هایی دارد که اینها اگر بخواهند در برابر مسائلی مانند مسئله حجاب یا مسئله زنان یا مسئله همجنسگرایان انعطاف به خرج بدهند این عقب نشینی بزرگی برای آنها محسوب می شود و از نظر استراتژی برای آنها مناسب نیست. تنها راه برای تغییر دیدگاه مذهبی این است که در ابتدا باید یک زمینه اجتماعی ایجاد بشود که یک آیت الله ببیند با دادن یک فتوا اجتماع از آن حمایت می کند بعد می توان با این آیت الله صحبت کرد که از نظر مذهبی می توان این مسئله را اینطور توضیح داد. در این صورت ممکن است که مذهبیون دیدگاهشان را عوض بکنند. ولی اگر آن زمینه اجتماعی برای پذیرش ما وجود نداشته باشد هرچقدر هم توجیه مذهبی بشود هیچ فایده ای نخواهد داشت.

۴۰. یک سری افراد هم هستند که شاید مقام مذهبی نداشته باشند ولی واقعا دغدغه مذهبی دارند. این افراد که تعداد آنها هم خیلی کم است واقعا هیچ غرضی ندارند و مذهب را فقط روشی برای ارتباط خودشان با خدا می دانند. این افراد هیچوقت من را به عنوان یک دگرباش جنسی اذیت نمی کنند. کمترین مشکلی که ما داریم از جانب افرادی است که حقیقتاً مذهبی هستند و مقام مذهبی ندارند و مذهب را با سیاست گره زده اند.

۴۱. یک سری افراد دیگری هستند که به دلیل بد انگاری و دید بد اجتماعی، نسبت به ما مخالفت می کنند. مثلا خانواده ها با اینکه ممکن است مذهبی هم نباشند و حتی ممکن است یک سری مطالب علمی هم بدانند ولی از آنجا که می خواهند آبروی خانواده را حفظ بکنند و یا اینکه می ترسند برخوردی چه از طرف دولت و چه از طرف جامعه با آنها ایجاد بشود از این نظر سعی می کنند که با ما مخالفت بکنند. صحبت کردن با این افراد هم تا آنجایی که من می دانم فایده ای ندارد برای اینکه آنها عملگرا هستند. آن خانواده می خواهد بداند که اگر مثلا پسرشان می گوید که وی گئی است اگر وی بخواهد به سر کار برود به او کار می دهند یا نه؟ آیا او را از دانشگاه اخراج می کنند یا نه؟ فامیل رفت و آمد خود را با آنها قطع می کند یا نه؟

۴۲. اگر یک زمینه اجتماعی ایجاد شود و دید اجتماعی مردم کمی بهتر بشود در آن صورت خانواده‌ها هم کم‌کم سعی می‌کنند مواضع خود را اصلاح بکنند. ولی تا وقتی که وضع همینطور باشد مثلاً خانواده خودم و یا دیگر خانواده‌ها، هیچ استدلال و منطق و [دیدگاه] مذهبی و علمی برایشان مهم نیست. مسئله آنها این است که اگر فردا به خانه عمه و دایی می‌روند عکس‌العمل آنها نسبت به من چه است و آنها چه می‌کنند.

۴۳. برای تغییر دیدگاه مردم عامه نسبت به دگرباشان جنسی یک چیزی که خیلی تاثیر می‌گذارد برون‌آیی خود همجنسگرایان است. اینکه یک همجنسگرا بیاید در یک تلویزیون بنشیند و افراد قیافه او را ببینند این خیلی خیلی کمک می‌کند. یعنی من وقتی که به محیط کارم می‌روم و می‌گویم همجنسگرا هستم و اینها من را می‌بینند و در محل کار هم می‌بینند که هیچ اتفاقی نمی‌افتد و مسئله خاصی نیست، این باعث می‌شود دید آنها عوض شود. این موثرترین کاری است که می‌شود انجام داد چرا که تاثیر بحث‌های تئوریک محدود و ناکارآمد هستند.